

در زمان‌های خیلی دور بچه‌دایناسوری داشت به دنیا می‌آمد
اما به اندازه‌ای نزدیک‌بین بود که نمی‌توانست راهش را پیدا
کند و از تخم بیرون بیاید.

تق! تق!
تق!

بچه‌دایناسور داخل تخم مشغول تق تق کردن بود که مادرش
صدا را شنید و به او کمک کرد تا از تخم بیرون بیاید.
مامان‌دایناسور گفت: «با این سروصدایی که راه انداختی، بهتر
است نام تو را بگذاریم تق تق زوروس!»





تق تق زوروس دوان دوان از کنار برادرها و خواهرهایش گذشت و
وقتی به لبه‌ی یک گودال رسید، پایش سُر خورد و رفت ته گودال.



و تالابی افتاد ته یک چاله‌ی بسیار گود.

